



۲۰۱۶/۰۵/۰۵



ولی احمد نوری

فریاد یک باشنده کابل

شعر آتی فریادی است از یک هموطن باشنده (۱) کابل که توسط یکی از دوستانم به واسطه پوسته به من رسیده است و می خواهم درد این فریاد را با همه خوانندگان این وبسایت خدمتگزار شما تقسیم کنم. این شما و این هم آن ناله و فریادی که حکومت دو منزله و ناکام کابل نمی خواهد و یا نمی تواند چنین ناله ها و فریاد ها را بشنود و در راه چاره آن برآید.

فریاد من و تو: هموطن

زندگانی که تو بر کوتی و ایوان داری عیش و عشرت به تماشاگه و بوستان داری
با کباب عرق و ماهی بریان داری لایق بزم خودت دسته خوبان داری
خانه و جای به مانند گلستان داری
خود چه پروا دیگر از مردم نادان داری

** * **

پرورش یافته از خون یتیمان پسرت بنشسته است بصد نخوت و تمکین به برت
چقدر تنگ فتاده است چو سوزن نظرت سگ و دربان نگذارند غریبان به درت

التفاتی نه به احوال غریبان داری

خون شان خورده و نعمت بسر خوان داری

** * **

۱- ** (باشنده) گفتم برای اینکه (شهروند) این کلمه و اصطلاح بی معنی و مزخرف را استعمال نکرده باشم. ایرانی ها در فابریکه لغت سازی شان، برای کلمات زیبایی (تبعه)، (باشنده) و (هموطن) این اصطلاح نا مانوس و بی معنی را اختراع کرده اند و ما افغان ها هم از آنها کورکورانه تقلید نموده و نزدیک است به کمک پروپاگند فرهنگی و کمک مالی و پولی ایران، این اصطلاح نا زیبا و غلط را به دهن و زبان همه بیاندازیم و به هجوم فرهنگی ایران کمک نمایم. با درد و اسف بسیار که حتی رئیس جمهور کشور هم آنرا در گپ زدن خود استفاده می کند.

۲- ** کمی معلومات در باره این اصطلاح غلط و نامانوس فارسی ایران:
شهروند: [شهر] + [وند] - "شهر" اسم مکان است و "وند" به معنای (بند، قید، بسته، و شاید هم به معنای "مند" یا "دارنده" باشد).
یک: [شهر] + [بند] = شهر بند - دو: [شهر] + [مند] = شهر مند که کاملاً خلاف دستور زبان و دستور ترکیب است. کلمه "شهروند" برای قدامت بخشیدن به لغاتی چون "دماوند"، "اشکوند" و "کروند" ساخته شده است که هیچ رابطه با لغت (همشهری) ندارد. و بی معنی تر می شود وقتی می گوئیم [شهروندان افغانستان] تشکر از صفحه فیس بوک جناب سیف فاضل

از لهیمی تو هر جای برهنه بدن است وز جگرخونی خود مُرده و خونین کفن است
دیده ام بخش بسیار تو یک پیرهن است که ز صد جای پاره زبس که کهن است
ما شاء الله چه خوش نیکی و احسان داری
به مساکین چقدر لطف نمایان داری

** * **

نی بده پیراهن کهنه خود را به کسی نی رسان از سخن سخت خود آزار بسی
تو و عیاشی و اجرای هوا و هوسی خلق دارند ز خود خالق فریاد رسی
چند از بخشش خود خلق پشیمان داری
بهر شان در عوض فائده نقصان داری

** * **

تیز رانی به سرک موتر ظلم و ستمت می زند خاک به چشم همه گرد قدمت
تو کنی عیش بدین رنگ غریبان به غمت داغ آخر بنمایند ترا از درمت
گرچه امروز به آن فخر نمایان داری
روز دیگر به خدا جای به نیران داری

** * **

پایان